

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بحث در این است که آیا راحله که یکی از شرایط استطاعت است مطلقاً شرط است یعنی هر چند کسی ممکن از پیاده رفتن به حج هم دارد، اما باید راحله داشته باشد (یا خود راحله و یا قیمت آن را) یا این که راحله مطلقاً شرط نیست، بلکه راحله شرط است برای کسی که قادر بر مشی نیست، اما کسی که قادر بر مشی است راحله برای او شرطیت ندارد؟

گفته شد در اینجا دو طایفه از روایات وجود دارد که چهار روایت از طایفه اول و چهار روایت نیز از طایفه دوم خوانده شده. در طایفه اول عمدتاً سائل به عنوان تفسیر آیه شریفه «من استطاع اليه سبيلاً» از امام (علیه السلام) سؤال کرده و به حضرت عرض می‌کند: مقصود خدای تبارک و تعالی چیست؟ حضرت می‌فرماید: «مَنْ كَانَ صَحِيحاً فِي بَدَنِهِ مُخْلِئاً سَرِيَّهُ لَهُ زَادٌ وَ رَاحِلَةٌ»^[1]، که شاهد ما همین که امام (علیه السلام) در تفسیر آیه می‌فرماید: «له زاد و راحله». بنابراین محور طایفه اول داشتن زاد و راحله است.

اما در طایفه دوم محور این است که «إن عرض عليه الحج»؛ اگر بر کسی حج عرضه شد حق استحیا ندارد هر چند بر روی حمار معیوب باید به حج برود، یا در بعضی روایات آمده: «إِنَّ حَجَّةَ الْإِسْلَامِ وَاجِبَةٌ عَلَى مَنْ أَطَاقَ الْمَشْيَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ»^[2]، مفاد طایفه دوم این بود که هر کس که قدرت مشی به حج را دارد، حج بر او واجب است و در نتیجه راحله برای او شرط نیست.

راه‌های جمع میان دو طایفه از روایات

بدین‌سان بین این دو طایفه تعارض است و برای رفع تعارض پنج راه ذکر شده که به همین ترتیبی که مرحوم والد ذکر کردند بیان می‌کنم.

1. راه اول

نخستین راه، دیدگاه محقق خویی (قدس سره) در معتمد است که می‌فرماید: در طایفه دوم (که چهار روایت صحیح محمد بن مسلم، صحیح حلبی، روایت ابو بصیر و صحیح معاویه بن عمار است) روایت ابوبصیر ضعیف سند دارد و فقها از مدلول آن نیز إعراض کردند؛ زیرا در آن آمده: «يُخْدَمُ الْقَوْمُ وَيُخْرَجُ مَعَهُمْ»^[3] و هیچ فقیهی طبق این فتوا نداده است. روایت صحیح حلبی و صحیح محمد بن مسلم نیز هر چند دارای سند صحیحی هستند، لیکن يك اشكال از حیث دلالت دارد؛ چرا که مدلول این دو روایت آن است که اگر حج حرجی هم باشد باید انجام شود در حالی که حج در شریعت نفی شده است.

تنها روایتی که برای استدلال در طائفه دوم باقی می‌ماند، صحیحہ معاویہ بن عمار است که ایشان در صحیحہ معاویہ بن عمار نیز از حیث دلالت خدشه کردند به این بیان که چون «اطاق» از باب افعال است (یعنی «طاق» به باب افعال رفته و شده «اطاق» یطیق اطاقه) و به معنای «بذل نہایۃ القدرۃ» است، باز هیچ فقیہی طبق این روایت فتوا نداده است؛ چرا که حرجی می‌شود.

بنابراین، طبق روش اجتهادی مرحوم خوئی در اینجا اصلاً معارض نداریم و تنها طائفه اول باقی می‌ماند. ایشان در ادامه می‌فرماید: بر فرض پذیرش صحیحہ معاویہ بن عمار (و کنار گذاشتن دو اشکال بر این صحیحہ) و این که بگوئیم روایت ظهور دارد در این که «من یقدر علی المشی یجب علیہ الحج»، لیکن این روایت ظاهر در آن است که راحلہ شرط نیست، اما روایات طایفہ اول (که در آنها راحلہ شرط شدہ) اظہر در شرطیت راحلہ است (البتہ ایشان تعبیر بہ نصّ نمی‌کند و گرنہ مجال این بود کہ بگوئید نصّ است) و در اینجا تعارض بین ظاهر و اظہر می‌شود و باید ظاهر اخذ شود و در نتیجہ باید بگوئیم در استطاعت راحلہ معتبر است ہر چند قادر بر پیادہ روی باشد.

بیان اظہریت این است کہ در صحیحہ معاویہ بن عمار حضرت می‌فرماید: کسی کہ قادر بر مشی است چنین شخصی مستطیع است، اما روایت طائفہ اول می‌گوید: «لہ زاد و راحلہ» و خصوصیت کیفیت رفتن بہ حج را می‌گوید کہ باید با راحلہ باشد و دلالت طائفہ اول بر شرطیت راحلہ از دلالت صحیحہ معاویہ بن عمار بر عدم شرطیت راحلہ اظہر است.

بنابراین محقق خویی (قدس سرہ) می‌فرماید: بر فرض کہ بپذیریم روایت معاویہ بن عمار ظهور در عدم اعتبار راحلہ دارد (یعنی عبارت: «من اطاق المشی» بہ معنای «لم یعتبر فی الاستطاعۃ الراحلہ»، شکی نیست در این کہ روایاتی کہ می‌گوئید راحلہ معتبر است تصریح بہ شرطیت راحلہ می‌کند و این بدین معناست کہ روایت معاویہ بن عمار ظهور دارد در این کہ راحلہ معتبر نیست، اما روایت طایفہ اول تصریح دارد بہ این کہ راحلہ معتبر است و کالئص است.

در نتیجہ دست از ظهور صحیحہ معاویہ بن عمار برمی‌داریم و نتیجہ آن است کہ زاد و راحلہ مطلقاً معتبر است حتی برای کسی کہ توانایی پیادہ روی را داشته باشد و با ہمین قید «الزاد و الراحلہ» عبارت «من استطاع» در آیہ شریفہ تقیید می‌خورد.^[4]

چون عرفیت دارد و قرینہ عرفی است، یعنی نص قرینہ علی التصرف بالظاهر، اظہر ہم قرینہ علی التصرف بالظاهر.

اشکال والد معظم (قدس سرہ) بر محقق خویی (قدس سرہ)

مرحوم والد ما می‌فرماید: مجالی برای ادعای اظہریت نبودہ و نسبت بین طایفہ اول و طایفہ دوم مطلق و مقید است، بہ این بیان کہ طایفہ اول می‌گوید راحلہ معتبر است مطلقاً ہر چند قادر بر مشی باشد، طایفہ دوم دلالت دارد بر این کہ در صورت قدرت بر مشی راحلہ معتبر نیست. پس طایفہ اول مطلق است و طایفہ دوم مقید است و دیگر وجہی برای این نیست کہ کسی توہم کند طائفہ اول (کہ مطلق است) اظہر از طائفہ دوم (کہ مقید است) می‌باشد؛ زیرا ہمیشہ مقید اظہر از مطلق است.

بہ بیان دیگر طایفہ اول می‌گوید: باید زاد و راحلہ داشته باشد مطلقاً؛ یعنی «سواء کان قادراً علی المشی أو لم یکن قادراً»، طایفہ دوم می‌گوید: «إن کان قادراً علی المشی فلا یعتبر الراحلہ»، پس این مقید است و در فرض قدرت بر مشی راحلہ معتبر نیست.^[5]

ارزیابی اشکال والد معظم (قدس سرہ)

بہ نظر می‌رسد در اینجا متعلق‌های ظهور و اظہر در کلام محقق خویی (قدس سرہ) و کلام مرحوم والد ما مختلف است. مرحوم خوئی می‌فرماید صحیحہ معاویہ بن عمار می‌گوید کسی کہ قدرت بر مشی دارد حج انجام دہد و این ظاهر در عدم اعتبار راحلہ

در استطاعت است، اما روایات طایفه اول اظهر است (یا صراحت دارد) در اعتبار راحله. اگر از این جهت نگاه کنیم حق با مرحوم خوئی است.

اما آنچه مرحوم والد ما فرموده (که روایات طایفه اول اطلاق دارد)، ایشان متعلق را روی مشی برده است؛ یعنی اگر این طایفه را از حیث مشی در نظر بگیریم، طایفه اول می‌گوید: راحله مطلقاً معتبر است «سواءً كان قادراً على المشي ام لم يكن قادراً على المشي»، طایفه دوم می‌گوید: «إن كان قادراً على المشي فلا يعتبر الراحله»، پس این مقید شد، نسبت بین این دو اطلاق و تقیید است و با این بیان، حق با مرحوم والد ما می‌شود، لیکن باید دید که کدام یک از دو استظهار درست است که در اینجا خود شما باید استظهار عرفی کنید.

مفهوم این عبارت که اگر کسی قدرت بر مشی دارد حج واجب است، آن است که اگر کسی قدرت بر مشی ندارد حج بر او واجب نیست و می‌خواهیم نتیجه بگیریم که شاید نسبت عام و خاص من وجه بشود؛ زیرا طایفه اول می‌گوید: «إن كان له راحله» حج بر او واجب است مطلقاً؛ چه قدرت بر مشی داشته باشد و چه نداشته باشد، طایفه دوم می‌گوید اگر قدرت بر مشی معتبر است؛ چه راحله باشد و چه نباشد. در نتیجه نسبت این دو می‌شود نسبت عام و خاص من وجه. ماده افتراق از یک طرف آن است که راحله باشد و قدرت بر مشی نداشته باشد و ماده افتراق طرف دیگر این است که قدرت بر مشی دارد و راحله ندارد و ماده اجتماع جایی است که راحله هست و قدرت بر مشی نیز وجود دارد.

در نسبت عام و خاص مطلق هر مقیدی اظهر از مطلق است، اما در اینجا نسبت نسبت عام و خاص من وجه است و به همین جهت اشکالی که مرحوم والد ما بر محقق خویی (قدس سره) وارد دانسته از سه جهت وارد نیست:

1. محقق خویی (قدس سره) درباره متعلق این ظهورها می‌گوید طایفه اول ظهور در اعتبار راحله دارد و طایفه دوم ظهور در نفی راحله دارد، منتهی طایفه اول ظهورش قوی‌تر است، اما متعلقی که می‌گیرد راحله است، بر خلاف مرحوم والد ما که متعلق را مشی گرفته و می‌فرماید روایات طائفه اول می‌گوید چه قدرت بر مشی باشد و چه نباشد، طایفه دوم می‌گوید اگر قدرت بر مشی دارد واجب است، پس طایفه دوم مقید می‌شود از طایفه اول.

2. پاسخ دوم این است که نسبت در اینجا نسبت عام و خاص مطلق نیست، بلکه عام و خاص من وجه است.

به همین جهت در اینجا وقتی نسبت عام و خاص من وجه است، نمی‌توان گفت که این طایفه را ترجیح دهیم نه آن طایفه را؛ زیرا بحث اظهر و ظاهر، مطلق و مقید، در جایی است که نسبت عام و خاص مطلق باشد، اما اگر عام و خاص من وجه شد نمی‌توان سخنی از این راه به میان آورد.

3. پاسخ سومی که می‌توان از اشکال والد معظم (قدس سره) داد آن است که بر فرض هم بپذیریم که در اینجا نسبت عام و خاص مطلق مطرح است (یعنی بگوئیم نسبت بین طایفه اول و دوم عام و خاص مطلق است)، لیکن اینجا از مواردی است که مقید بتواند تقیید بزند؛ زیرا در ما نحن فیه خصوصیتی وجود دارد که این خصوصیت مانع از این است که مقید بتواند مطلق را تقیید بزند و آن این که گاه دلیلی می‌گوید: «اعتق رقبة» و بعد در دلیل دیگر می‌گوید: «لا تعتق رقبة كافرة»، در اینجا می‌گوئیم این دلیل دوم دلیل اول را تقیید می‌زند، تمام شد، اما ما نحن فیه این‌گونه نیست.

در ما نحن فیه سائل از امام علیه السلام معنای آیه را می‌پرسد و امام (علیه السلام) نیز در مقام بیان همه خصوصیات است. در اینجا دیگر متعارف نیست که امام (علیه السلام) بگوید: «له زائد و راحله»، اما این راحله يك قیدی داشته باشد و قیدش را در روایت دیگری بخواهد بیان کند. بنابراین در تفسیر کلام خداوند چنین چیزی نه متعارف است و نه مقبول. سائل می‌گوید: این

«من استطاع» را برای من معنا کنید. امام(علیه السلام) نمی‌خواهد يك معنا و قيد غالبی برای آن ذکر کند و در نتیجه نمی‌توان گفت که این عنوان مطلق دارد و قابلیت تقیید دارد.

خلاصه پاسخ سوم از اشکال والد معظم(قدس سره) آن است که بر فرض پذیرش این مطلب که اینجا مسئله عام و خاص مطلق است، اما قانون اطلاق و تقیید در اینجا جریان ندارد هر چند به حسب ظاهر یکی مطلق است و دیگری مقید، اما قانون اطلاق و تقیید در چنین جایی که مطلق در تفسیر آیه آمده و امام(علیه السلام) در مقام بیان جزئیات آیه بوده، در تفسیر آیه قيد غالبی بودن معنا ندارد و مطلق بودن به این که يك کلمه مطلق را آورده و فرموده قیدش را در يك دليل دیگری بیان می‌کنم، این با مقام تقریر متعارف نیست.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

[1] «وَعَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْخُثْعَمِيِّ قَالَ: سَأَلَ حَفْصُ الْكُنَاسِيِّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَ أَنَا عِنْدَهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا مَا يَعْنِي بِذَلِكَ قَالَ مَنْ كَانَ صَحِيحًا فِي بَدَنِهِ مُخْلِئًا سَرِيَّةً لَهُ زَادٌ وَ رَاحِلَةً فَهُوَ مِمَّنْ يَسْتَطِيعُ الْحَجَّ أَوْ قَالَ مِمَّنْ كَانَ لَهُ مَالٌ فَقَالَ لَهُ حَفْصُ الْكُنَاسِيِّ فَإِذَا كَانَ صَحِيحًا فِي بَدَنِهِ مُخْلِئًا فِي سَرِيَّةٍ لَهُ زَادٌ وَ رَاحِلَةً فَلَمْ يَحْجْ فَهُوَ مِمَّنْ يَسْتَطِيعُ الْحَجَّ قَالَ نَعَمْ.» الكافي 4- 267- 2؛ وسائل الشيعة، ج 11، ص 34، ح 14170- 4.

[2] «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عَنْ رَجُلٍ عَلَيْهِ دِينَ أَوْ عَلَيْهِ أَنْ يَحْجَّ قَالَ نَعَمْ إِنْ حَجَّ الْإِسْلَامَ وَاجِبَةً عَلَى مَنْ أَطَاعَ الْمَشْيَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ لَقَدْ كَانَ مِنْ حَجِّ مَعَ النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) مُشَاةً وَ لَقَدْ مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بِكَرَاعِ الْغَمِيمِ فَشَكُّوا إِلَيْهِ الْجَهْدَ وَ الْعَنَاءَ فَقَالَ شَدُّوا أَزْرَكُمْ وَ اسْتَبْطِنُوا فَفَعَلُوا ذَلِكَ فَذَهَبَ عَنْهُمْ.» التهذيب 5- 11- 27، و الاستبصار 2- 140- 458، و الفقيه 2- 295- 2503؛ وسائل الشيعة، ج 11، ص: 43، ح 14195- 1.

[3] «وَعَنْهُ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا قَالَ يَخْرُجُ وَ يَمْشِي إِنْ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ قُلْتُ لَا يَقْدِرُ عَلَى الْمَشْيِ قَالَ يَمْشِي وَ يَرْكَبُ قُلْتُ لَا يَقْدِرُ عَلَى ذَلِكَ أَعْنَى الْمَشْيِ قَالَ يَخْدُمُ الْقَوْمَ وَ يَخْرُجُ مَعَهُمْ.» التهذيب 5- 10- 26، و الاستبصار 2- 140- 457؛ وسائل الشيعة، ج 11، ص: 43، ح 14196- 2.

[4] «و بعبارة اخرى: الصحيحة في مقام بيان وجوب الحجّ على كل من كان قادراً على المشي، و كان متمكناً منه في بلده في مقابل المريض الذي لا يتمكن من المشي، فالرواية أجنبية عن يطيق المشي و يتمكّن منه بجهد و مشقة. و أمّا الذين حجّوا مع النبي(صلى الله عليه وآله) فلم يعلم أن حجهم كان حجة الإسلام، و يحتمل كون حجهم حجاً نديباً، و إن فرض أول سنتهم، فإنّ الحجّ يستحبّ للمتسكّم، و لم يكن مسقطاً عن حجة الإسلام، و أما ذكر الإمام (عليه السلام) هذه القضية فليس للاستشهاد، و إنما نقلها لمناسبة ما. و بالجملة: لو سلمنا ظهور هذه الرواية في عدم اعتبار الراحلة فلا ريب أن ظهورها ليس بأقوى من ظهور تلك الروايات المتقدمة الدالة على اعتبار الراحلة، بل تلك الروايات أظهر، فنرفع اليد عن ظهور هذه الصحيحة لأجل أظهرية تلك الروايات. فتحصل: أن المستفاد من الروايات اعتبار الزاد و الراحلة مطلقاً حتى في حق القادر على المشي، و بها نقيد الآية الشريفة، و تحمل الآية على ما في الروايات، و لا سيما أن الروايات واردة في تفسير الاستطاعة المذكورة في الآية، و أمّا ما دلّ على كفاية التمكن من المشي، و عدم الاعتبار بالراحلة، فلم يعمل بمضمونه أحد من الأصحاب حتى القائل بكفاية التمكن من المشي، لأن مورد هذه الروايات حرجي و هو منفي في الشريعة المقدسة.» موسوعة الإمام الخوئي؛ ج 26، ص: 64.

[5] «الأول: ما افاده بعض الاعلام من أظهرية الروايات الدالة على اعتبار الراحلة التي هي مستند المشهور و الروايات المقابلة على تقدير تسليم دلالتها غايتها الظهور في عدم الاعتبار فيرفع اليد عن ظهورها بسبب أظهرية تلك الروايات. و يرد عليه انه على تقدير تسليم دلالة هذه الطائفة لا مجال لدعوى أظهرية تلك الطائفة بعد كون النسبة بينهما هي نسبة المطلق و المقيد ضرورة ان

مفاد تلك الطائفة اعتبار الراحلة مطلقا و مفاد هذه الطائفة عدم اعتبارها فى خصوص صورة القدرة على المشى و لا وجه لتوهم كون المطلق أظهر دلالة بالإضافة إلى مورد القيد عن المقيّد كما هو ظاهر.» تفصيل الشريعة فى شرح تحرير الوسيلة – الحج، ج1، ص85.